

زین و جوایت اختلاف زندگانی در هر ا نوع دیدن می توان  
 از قوانین با تو گفتم ناخیر  
 گوییم اول از هر زندگانی  
 فرقش از ذراست دیگرست کم  
 نان پس از آن سلال ماء طین  
 گر بخوانی لطفه کش باشد کرو  
 ارتقا چو بود آن جسم ریق  
 در کلام خویشتن خلاق حق  
 بعد ازان از زندگی یک خانوی  
 شه زندگش ذره که محظوظه می نماید  
 شه سلال ماء طین جو برآب و گل.  
 شه ماء میں - آب غلیظ یعنی آب بامعادن آبینه که در حوال آن زان بودند  
 هه اشاره دیگریه من نظریه از اینه که نفت در پر آن خدا مقرر کرده  
 شه زندگی یک خانوی (Unicellular Germ) (رمضانیه راعذ)

شه زندگش ذره که محظوظه می نماید  
 شه سلال ماء طین جو برآب و گل.  
 شه ماء میں - آب غلیظ یعنی آب بامعادن آبینه که در حوال آن زان بودند  
 هه اشاره دیگریه من نظریه از اینه که نفت در پر آن خدا مقرر کرده  
 شه زندگی یک خانوی (Unicellular Germ) (رمضانیه راعذ)

من شیلِ زندگان ابتدا	گر بخواہی مے من ایم مرزا
تو اسپیاراہ میں دراں نہان	یادگارِ بس کمن از زندگان
جسم او در خرد بین آپدہ نظر	زندہ و بے دست پا و بے لصیر
زندگانی جاندارہ اولین	خود تر بود از ایمها بالیقین
مشق دانائے اسرارِ کتاب	نفس داحد مے نہ نامش بیان
جمع گشتہ آن لفوشیں م احدا	اخذ از ماحول کر ده فنا ده
گامن گشتند برم او صدمی	صاعدانِ نرداں ارتقا
چون گہیتی راشت اور لئے بیٹ	بیٹ اندر سسلہ خود راجھ
شد عروش را ازان م ابتدا	یا نت از هر خطہ تاشیم بر جدا
فرق در تون آمد انک اند کے	سزو شد کیت جا و کر عا آر کے

امیبا (Amoeba)

نفس واحد (Unit of Life)

اجایی یک خانوی پاہمگر پیدہ خود را در سسلہ آویختند۔

گرہے خواہی تو شرح و بسط آئی در گرگان را فصلِ مفہومیں  
 اندران بینی چپسان از ابتدا مرتعی شد زندگی تا انتها  
 خالق ما اذکر مهائے مزید جانداران را به دنبی پروردید  
 گفتگو سردار ادوکیس تا شوی آگه ز راحوالِ زمان  
 همچنانیں در در در در در در در  
 پیشست ما ط جز رضاۓ ذوالجلال

# تہذیب حصہ اول رضیویہ المکتبین

ثبوت بہا حریف کر شہزاد فرانجی  
و طبق مخصوص است با مخصوص

او کم دیر الین کفر و از سنتوری الاوپس سکاندارند  
فتنقہ ما و جعلنا من ایکھل نئی عجی افلازیون

من و فضل ما کب یوم الحجہ ختم کرد مظہم کیچ جزو کتا  
آنچہ باعث تهم میل و فهم کم از کتب فہیم پسند اکرم رحیم

لہ معنی یہ آیا نبیہ اندر کافران کے آسمان اذنین سمع بودند پس بکشادیم : ازار کیدیک پر پیدا  
کردیم از آب ہر چیز نہ را آیا ایسے نہیں آمد (فسحہ بنی)

چشم پوشی مکن استادِ فن از نقاصل و خجال نظم من  
 نیستم عالم نیم اهل زبان شعر را بهتر ازین گوییم چه سان  
 شرح کردم از تقاضے مادیات از هیوی تابه آغازِ حیات  
 گوییست آمنون کلام کبیرا در همیں مجتبی چپش مراید بنا  
 مسلک نزهت پرین گفتار پیش  
 گرچه چیز نزهت اندر کاغذات  
 هست اکثر ماورائے مادیات کیکِ حل نزهت حق از خداست  
 چون کند چسب امورِ حادثات  
 آیت عنوان این گفتار ما  
 هست در یک فقره راه را بسته  
 بچر عالم بند اندر کوزه  
 پائے عالمِ جمله در یک موزه  
 اندرین آیت نزد ربارجان بحث کامل کر درست بسته

لئے نزهت بالحوم بحث امور غیر باری میکند  
 لئے حادثات ہشیا پیدا شد

گوییت از رُّوق حب لام زین اصل اینها بود و احمد پاچین  
 این خیالات سوئی بالا می‌کند بهنای تا همیوں می‌کند  
 در پس آن لفظ فتنه آرخدا گشتن اجزا ز حمل خود جد  
 معنی آن را مگر فهمیده زانکه افوال حکیمان و پدره  
 من زهباب عدل گفتم سخن وجہ استثناست همیلانی کمن  
 رُّوق بود و فتن شده از حکم رب این پیشین گولے گرفتار بسب  
 غورکن ببر مرغت آن کریم کن خدا ز مکر شیطان رحیم  
 بعد ازان گوید که خلاق حمید نمذگان را جمله از آسب آفرید  
 آیت است این بوسنانی بار داد آیت است این حسرتا پیدا کن

سله رُّوق با هم پیشیده بودن لبینی و همیوی زین و اجرام سماهی با هم پیشیده بودند.  
 ۲۰ فتن - از هم جدا شدن - همیلانی گمکشان از همیلانی اعظام و جدا شدن همیلانی  
 نظام شمسی از همیلانی دیگر اجزای گمکشان و جدا شدن سیارگان از انس  
 اقمار از سیارگان -

ہست این از بحیره نارت احمدی      جان جان پپور ز عین سری  
 گو پیت این از ہیولائے مٹے عظیم      زان تشاریہ ججز و جزو ش روایت  
 سے کند این آبیت قرآن بیان      زان سپس از آمد جان در جمال  
 این دو مرزا نہ راز نامی ابتدیت      این دو مرزا نہ راز نامی ابتدیت  
 ذکرہ این ہر دو تجویز کرد است رب      تا از دن غافل نباشی روز و شب  
 آخر این آیہ از اہل کمال      هست تفسیر خدامی ذوالجلال  
 غور کن لے آل آدم از شمش      آفریدم مرسلان و انبیاء  
 چمبلہ سورئے و صدستہ من خلق را      داعیان بودند بر راه صدی  
 داده ام قرآن پنجم المرسلین      بر شما از من پیاس ہم آخرین  
 در سہیں آپ ز ساریہ کمن      سر خلق ت را بتوکفت م علکن  
 گر کنوں ہم را و ایمان ن پری      تا کجا ان کار و طغیان می بڑی  
 گفت احمد مجذوم و قرآن بود      قابل این صاحب ایمان بود

غیر دھی خی سیکے از امیان کے شناسد را خلیق جن  
 با شخصیں آن دم کہ دنیا سر بر  
 بودا ز اسرار خلقت بے خبر  
 سر کی نیونت چہ واند دگری  
 جو کوئن یا از و پنیری  
 نے یہ انجیل و نہ توریت و زبور  
 نہ پیدا نہ آمد تما در طور  
 این حنین آیت کے مطورو دید  
 کہرے زینان نہ سرا فدا  
 بہر ما آور دحمد مصطفی  
 صد سلام و صد درود و صد شنا  
 بر رسول اللہ شاد انبیاء  
 رفت با موسی عصایش از زمین  
 سعیز احمد محبیش زندہ بین  
 هم به قرآن یا ب در دیگر مقام  
 کہ معنی ہچو خوراند خیام

۱۔ کوئن خالق کوین کشندہ  
 ۲۔ اوتا کتاب زردشتیان  
 ۳۔ سعیز احمد قرآن مجید

۱۔ کی نیونت کوئن  
 ۲۔ دید کتاب ہندوان  
 ۳۔ کبر عروس  
 ۴۔ خیام خیما

صالحان را گفت حق نافح چو آب طالحان اے ابے فواید چون جواب  
 گفت نفع آب ماند تا آیده محو گرد در دو سه ساعت زبرده  
 مقصد این آیه از بسیار واضح است کاشف مزیقیان می گذشت  
 کر مد و نزد تو باشد فضا هست این نکته به اقتدار سما  
 دور استش بود قبل ای خاک قبیله همیں کار در قرآن پاک  
 می دهد قرآن از بیسان هر زمان درس یاد یعنی تو بنو پامون  
 آنچه دیدی در کتاب می دیر رأی قول حبله ارباب یزد  
 مومن و نصیلانی و هم از بیوی از بیسان و بزرگان همود  
 اختلافش چیزیت با قول خدا پس تو حکمت را مدان از دین عده  
 بالخصوص اسلام دین آخرین تدبیر بیضاییت ختم المرسلین

له زبد جاب  
 ۳۵ اگر فشار اسکے موقر میداند لفظ اقتدار سما در قرآن تائیده این میکند  
 ۳۶ و خلقِ الجانِ صنْ قبیله همیں کار السیمودر

جامِ احکام ادیانِ قدمیم نخنِ اسرارِ سورت آن کیم  
 چیست قرآن نورِ رب العالمین شاہزادِ حق بر روز عئے زمین  
 اثر دلائے سحرشک و از پیاپت ازید بعضا فرزول تراوین کتاب  
 در جهان نور خشدادند این کلام  
 گیر جب شل اللہ محکم و السلام

لئے از پیاپت در شکر اذنا دن ٹھے حبل اسد ریسمان خدا یعنی قرآن مجید



صَاحِبُ الْكُلُّ وَهُنَّ

جِهَادُهُمْ

# فهرست مصایب

صفحہ

۱. **فصل سیتم** - در بیان از تلقائے چیات در آب و ظهور نباتات  
از تلقائے اشجار و پیونق فشریافت و عنکبوت عفاریت از تلقائے  
جیتان و حنفایع و صباب (ترحاف) ۱۲۳
۲. **فصل مشتم** - در شواهد جدید صخور بر از تلقائے زندگان و موجود  
اشتادار آب و هوائی جهان و تکثیر و تقلیل احیا دراد و ارزان ۱۲۴
۳. **فصل شتم** - ظور داده ایشانی شدید و تکثیر و تقلیل احیا دراد و ارزان  
جمال جدید و ظور راشی علی الرجایین تا اختتام ادوار الشیوخ ۱۶۰
۴. **فصل دهم** - در ظور دوپایان قات الشدی لعنی عفات  
قبل انسان - ۱۷۶
۵. **نهم** حکم و حکم از صحنه التکونیں - در ثبوت بنا  
از فرقان مجید و انتباہات بقدر ۱۹۷

## فصل مفہوم

در پیان آغاز حیات را بپیداشدن بنا تا  
 و از تفاوت خشان و پیوی صور علوق طرف و از تفاوتی خشک  
 و خشبات بینان و صنایع و صنایع (زیارت)

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابٍ تِبِّعَ مَا فِي أَرْضِهِ وَمَنْ يَتَّبِعَ عَلَيْهِ وَ  
 هُنَّ مُمْكِنُونَ مِمَّا يَرَى اللَّهُ يَعْلَمُ كُلَّ هُنْهُمْ وَمَنْ يَتَّبِعَ عَلَيْهِ يَجِدُهُ  
 اللَّهُ وَالْإِيمَانُ مِنَ الْأَنْجَلِيَّةِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدْ جَعَلَهُ رَسُولُهُ

لَهُ آیهٗ وَخَدَآفرِیزِ جَانِبری اَنَّا سَبَبَیمُونَ زَادَهَا مُصْدَقٌ اَنَّهُ مَرَدِ بَرَدَهُ خَدَآفرِیزِ جَانِبری وَسَقَتَ کَمَّ  
 کَمِی مَرَدِ بَرَدَهُ وَسَقَتَهُ دَوْزِ بَنَهَا اَسْتَهَهُ نَهْ بَرَدَهُ بَنَهَا بَرَدَهُ نَهْ دَوْزِ بَنَهَا اَسْتَهَهُ نَهْ بَرَدَهُ  
 مَیخَوَادَهُ بَهْرَنَهُ خَدَآفرِیزِ جَانِبری دَوْزِ بَنَهَا بَهْرَنَهُ خَدَآفرِیزِ جَانِبری

از غایبات خداؤندر کیم	خالق و رزاق و حکم و حیم
این دوم جزو کتاب آغاز شد	فکر من با پیغام دساز شد
گفت از زندگی در این دار تلق	بشقواز اطوار اندرا
از معراج در عروج جسم و جان	نمی کنم جدی که آید درین
سرگردشت زندگان اندیج	دار تلقائی نو عماش ذمی فقا
از خروج زندگان در داشتی بر	از نباتات زا شج رو شر
پیر مخلوقات رب ال لمین	در دلست پیدا کند حق اليقین
محجه گویم ز احوال نبات	بعد ازان از دیگر انواع حیات
من بگویم از درخت باردار	از صنوبر پا زنشاد و چنار
بلکه آغازم ز بحث آن نبات	بود کان در دور آغاز حیات

له اطوار طورها  
 سه مراجع زینه ها  
 سه ذی فقار اکن حیوانات که اخوان پشت پیدا رند که در عربی آن را فقره میگویند.  
 سه حق اليقین یقین کامل که بالازداز در پژوه علم اليقین و عین اليقین باشد

اصل حیوان و نباتاتِ زمین یافت صورت در سلال مأمورین  
 کرد فطره ارتقا از این سلال مسکنِ الوف او آب نه لال  
 از تلفظ های عجیب لایمودت کرد آن از تورشمی اختیقت  
 در نباتی هست که یک جزوی طیف کان کشداز نور از افقِ ظیف  
 از شعاعِ شمس چون رزقش رسید زنگِ اخضرانه همان آمد پدیده  
 فطره اول که بود اصل نبات در وجود آمد به آغازِ حیات  
 با حیاتی چونکه این محسوب شد در تنابعِ للبق مشغول شد  
 خشک گشته آب و ایس بیان شد بار دیگر زندو از باران شد  
 زیست فطره قرنها زبانان بون تا صلاحیتِ چه بششد فرزون  
 تا فوت پرسے نورِ الطاف خدا از سواحل در رحوش داده چشید

لطف خواک  
 لطف فطره ذره بزر که همه نباتات زان ارتقا کردند و آن در خود میں نظری آید  
 که یعنی فطره که جائے اور درین محل بجز بود در احوال جایی گرفت

میتے زاموچ در اقلاق بود در وحش خواهش اعراق بود  
 اندر این جا رست فطره زانفاس یافت یئے کلیف نوش انفاس  
 فطره ائے چند پس کیجا شدند مرقی از خلق تب اولی شدند  
 زانفرادیت چوکر دنار تفت "جہنم کل" کو شیم آن محبوبه را  
 هر یکیه در جہنم کل میکرد کا بعجا شد شکل ہر کپ را مدار  
 آن یکیه شد برگ و سر بالا نمود تا پیا مد رحمت بیزادان فرو  
 سارنگ کر کر دیک جزو شکل آن بخ سبزه شد پس زد و زمان

لئے اقلاق یعنی بیخ در زمین فرو بدل لئے اقلاق یعنی بیآلام کردن  
 لئے انفاس یعنی بآب فروختن غرق لئے لئے انفاس یعنی بوئیدن درخت  
 لئے اندرادیت یعنی وحدت  
 لئے جسم کل یعنی اسے که از مجموعه جراحتی ساخته شده بود  
 لئے کارنگر پاره آهن قیل که برائے استاده کردن کشتی در آب می انا خشنند  
 لئے بخ سبزه آن جزو سبزه که کارنگراز و گرانه می شد - بعد دهدی چون سبزه بزمیں  
 جائے گرفت بخ آن گشت

آن کیے گئے گشت رزق شرکشید  
 با سهولت طعم خود را چھپشید  
 رزق از جیوان سکون در کیفیت غافل و بے بہرہ از ذوق خرام  
 این نباتی از عناصر رزق حسید  
 قوت جیوان از دگر احیا رسید  
 طعم خود را یافت یک جابر قرا  
 نے چو جیوان رزق او صید و کما  
 چون تفکه نسل او از فطره و بود  
 لازم دار آب جائے خود نمود  
 زال دنبیا بود در آن دم جوان  
 گرم سلطنه شس چون بطبون مادران  
 سبزه در ما حول خود خوشحال بود  
 جائے او در ساحل و او حال بود  
 رزق نیزین پنجہ بجنیش کشید  
 نور و غاذیت چوارا برگ حسید  
 لے که جوئے سر برآ تفکه چیا  
 می توان در برگ نیزانت النبات

لے یعنی فرق اولین سبزه و جیوان این بود که فطره ثبات ساکن و نطفه جیوان متوجه  
 ماند و رزق نظر و رعنای صرپود و رزق نطفه جیوان از نباتات و اخف دیگر.  
 گله انف النبات یعنی نباتات یعنی مراتع و مکانیں که در برگ نیز استند.

ارتقا جو سبزه کورستہ گشت      بعد دورے ریشہ اش آمد بدت  
 یافت چون ماحول پتھر شد نہال      گامن ہر دم بہمن میں کمال  
 گیرداز ماحول شیعہ ہے اثر      کرد آن تقسیم انواع شجر  
 داشت نازک پھپٹ نے جسمے درخت      در سو حل نہان سبب انگند خست  
 کرد باز اصلاح و تادیش فُلا      گامن کردش براہ ارتقا  
 دور ریشہ رفت و تجمم آمد پیدا      دست دادش فتح ابواب جید  
 آنکہ تنخشم او نکرده ارتقا      تا کنون در نزد آشیش ہبت جا  
 بس شجر بانیخ و برگ مبارشد      رنجت تنخشم نسل آن بیاشد  
 قوت خود رانیخ و برگ خوش حید      اختیار حزیست در ساحل ندید  
 چون شجر اعظم شش بے اندریشہ      سومی بر لعیف کار فرج بیشیشہ

لئے ریشہ اش نباتات بر دو تسم نہ یکی آنکہ از تجمم پیدا می شوند دوم آنکہ افزائش نسل شان از ریشہ بارشد  
 ریشہ نام آن جوانی با کمی مثل موئی است که در بعضی نباتات بجا گئے تجممی بہشند  
 لئے عطش لشکنگ بیغار حملہ

رفت بالتدبر صح از ماحل بروان در وجوه و سے درستی شد فرون  
 سخت شد آن همچو نه نازک بان پس با آسانی بردشتی شد وطن  
 پیشتر می زده هر دو ران قدم تا پرورد پر قدره باعث که غسل  
 در میان حبله انواع حیات او لآ آمد سوئی خشکی نبات  
 بو رجیوان راغدا از گرگ و بر پیش پیش زمان بسبب آتش خبر  
 خورکن در دل که این تقدیر کرد یا که خاک تپه ره این تپه کرد  
 سبزه دل بر و رختان جهید بعد چندین قرنها آمد پریده  
 تو گوتنه نبات آمد پریده در پیش ایسا شے زیگر ره پیش  
 نو علیه غاز آن را که یائین است نامه  
 سپزه آن را اخوند کرد و جا بجا سه دار  
 سه دار آزاد پیش اندیشید

سه نوع غاز یعنی نبات پتوان ہوا در خود کشند یا یعنی کسیجن را بردن نمی برد  
 و این یعنی سبب اندیشدن نبات دار یعنی یعنی سه بیجن گذیں در بیان درستی  
 شخصی نهندی حیوانات برگان است.

سیزده چون مائیں را داد از دیاد  
 مسوئے خشکی روئے خود زنده نہما  
 گشت شکرش پهست پر جیا  
 لب و قلاد فوج را جنس بت  
 چوکن نبات آندختی از دحوال  
 جیش حیوان کرد در آنجان زول  
 پس نباتی رفت در قرب جیال  
 کرد حیوان مسوئے بر شد الرحال  
 پر سر کشا رہا با چار پا  
 رفت یکجا بعد چندین قرنها  
 از سواحل تایپہ کسارش حیل  
 بوده است اندر نہائے پس طویل  
 طول آن مدت بگویم در سیزدهین  
 اندرین جانته فصل هشتادین  
 ختم پیغمبر حیل از الواقع نبات  
 گویت از دیگر اقسام حیات  
 خواست چون سلیمان احمد  
 در زمین مابه ذمہ ابتداء

لہ چون نبات یعنی در آن زمان کہ نباتات بیرون از اداره ای داشت کی رستن  
 گرفتند چیز نات در اداره ای حال سکونت پذیر گشتند یعنی آمدن چیزات مسوئے خشکی  
 بالتدبیح بود۔

مگه بر سر کساره لہ یعنی تازه مان پیدا شد ایضاً چار پا یا بنیاد ہا یک کو، ایز رسته بودند

از سلام طین در کسر عیش گشته پرچم پنجه حسنه  
 در زیان آن چشم این مار چین نزد پرچم اتفاق رخواه  
 نیاشندر گلیم پرچم پنهان ماست  
 نهادی اینها بود حسنه  
 جمله دیده همان فرماید  
 خدا خواسته فکر خواهد شد  
 شمشیر پر لطف  
 پرچم پنهان  
 پرچم پنهان  
 پرچم پنهان  
 پرچم پنهان

لک گشتی پر اینه  
 مرادر رینه پر زاده - زاده این خواه  
 شمشیر اینه دیده همان فرماید  
 لک گل ده - زاده اینه دیده همان فرماید  
 لک گل ده - زاده اینه دیده همان فرماید

آن حیاتِ اپنے ائمہ شد میں با قرار اندر کیکے کنجِ زمین  
 هچھو سبزه کردا آب شس پرورش چون نیا تے حملش می شد خوش  
 رودهنِ الکریض کیلانا راجون ہست اندر سورہ نوح این بیان  
 تا نگیں در خود بخود رامنہ  
 هچھو سبزه بود بیخ اوہ بہ گل ذوقِ آزادی می بے بوش بدل  
 از زمین ببرید و شایع شد اب بود در امولح اندر فطراب  
 در تلاشِ رنق سفته جا بجا  
 کرد امدادِ حیات آب و ہوا  
 هچھو گنگ فقیر شد اخوان الصفا  
 پافت زان بالیکی نشوونما راز دانان منت دیم از قوم  
 در ہمان دوران کہ شد نہا ہر جیسا گھر تک بود این زمین بے نیا

لئے راں بندگو قرآنِ الکریض کیا گارو یا نید شمارا از زمین میں نہیں  
 سلیمان سیعی تیسی طنوار  
 سلیمان اخوان الصفا مجلس علما کہ در زمان عباسیان منفرد بود

زان حرارت این نهان باین نشان در رحم اندر بخطون مادران  
 خالق عالم ز الاطاف فخرید  
 در پیشین ماحول که را پروردید  
 پس ز تاثیرات ماحوش زان ساخت چون کرمے برآمدند روای  
 آنکه پیش پیش بود اندر سبل  
 تو گواین جا که انکار از خد است خود زمانه کم آن ربعلی است  
 کر کنے بستخوان آن زندگ بود کل و بودش نه همچوپن ضغط لعنة  
 ضغط ناهم زندگ بستخوان حسنه او بجهة طاقت تاب ندان  
 آنچه گفت نے نقطه رامی من است کمکه رومی شنیده هرای میست  
 پیشکش ساز مردو گوہ شاهزاد از کلام سپیسر رومی یادگار  
 از حبادی مردم و نامی شدم مردم اته نامی بجیوان سوزدم

له سبل عصی باه.

یعنی چون جراحت کرد کی سلسله خود را بسته یک حجم گردیدند  
 کدام جزوی که مقدم آنها بود و پیش نیزت آن اخزم را کن سلسه آگردید.

مردم از حیوانی و آدم شدم چون گویم من نمودن گم شدم  
 دور از محبت چهاران گفتگو قصه آغاز حیوان باز کو  
 شیوه حی را بود جسته بخواهی پیش  
 از شدید بکشد چنانچه کمی پرید  
 پس هیوان را میخواهی تو که تو ان  
 پیش از اینکه میگوییم تا اینجا  
 در حقیقت خود را کنم  
 سختی ترین شد همانند روزهای  
 بکمال فرشت یاد خواهد بود که از  
 کرد از جسم اگر میخواهی  
 جسم خود را از دشمنی نهایت

میخواهد اینکه میگویی زبان اگر بزرگ امید باخواهد داشتم از این  
 و ایندیگر است